

# زنانگی از دست رفتہ



انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی

Femininity  
Lost &  
Regained

Robert a.johnson



## زنانگی از دست رفته

نویسنده : رابرت الکس جانسون

مترجم : ساره سرگلزایی

ویراستار : کیانوش کمانگر

طراحی جلد و صفحه‌آرایی : استودیوی موسوی

ناشر : بنیاد فرهنگ زندگی (وابسته به بنیاد فرهنگ زندگی بالنده)

چاپ دوم : ۱۴۰۰

شمارگان : ۱۱۰۰ نسخه

قیمت : ۴۷۰۰۰ تومان

تلفن انتشارات : ۰۱-۸۸۷۳۸۱۸۰

نشانی : سید خندان . ابتدای سهروردی شمالی . پ ۸۲۹ . ط ۲ . واحد ۶

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۱۴-۱۶-۸

می‌توانید جهت سفارش و تهیه آثار بنیاد فرهنگ زندگی با شماره‌های ۳-۸۸۵۲۴۱۰۰ تماس حاصل فرمایید.



[www.bonyadonline.ir](http://www.bonyadonline.ir)



[bonyadfarhangzendegi](https://www.instagram.com/bonyadfarhangzendegi)



[bonyadfarhangzendegi](https://www.t.me/bonyadfarhangzendegi)

سرشناسه	: جانسون، رابرت ا.، ۱۹۲۱-م . Johnson, Robert A.
عنوان و نام پدیدآور	: زنانگی از دست رفته و بازیافته/نویسنده رابرت الکس جانسون؛ مترجم ساره سرگلزایی.
مشخصات نشر	: تهران بنیاد فرهنگ زندگی ، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۱۴-۱۶-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: Feminity lost and regained, ۱۹۹۰
موضوع	: نالا (شخصیت اساطیری هندو)
موضوع	: Nala (Hindu mythological character)
موضوع	: زنانگی
موضوع	: Femininity
موضوع	: ادیپ (قصه)
موضوع	: دامایانتی (اساطیر هندو)
موضوع	: Damayanti (Hindu mythology)
شناسه افزوده	: سرگلزایی، ساره، ۱۳۶۲-، مترجم
رده بندی کنگره	: BF1۷۵/۵
رده بندی دیویی	: ۱۵۵/۳۳۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۸۰۵۰۸



۹	فصل یک: موضوع کنونی
۱۷	بخش اول: زنانگی در فرهنگ غرب
۱۹	فصل دو: میراث یونانی
۲۳	فصل سه: صدای سوفوکل
۲۹	فصل چهار: داستان اودیپ
۳۷	فصل پنج: معنای نهفته در «زنای با محارم» در داستان اودیپ
۵۳	فصل شش: تقدیر آنتیگونه
۵۹	فصل هفت: میراث اودیپ
۶۵	فصل هشت: داستانی حماسی و دنباله‌دار
۷۳	بخش دوم: زنانگی در اسطوره‌شناسی هندو
۷۵	فصل نهم: نگرشی متفاوت

۷۹	فصل دهم: داستان دامایان
۸۵	فصل یازدهم: دو داستان عاشقانه
۹۷	بخش سوم: زنان واقعاً چه می‌خواهند؟
۹۹	فصل دوازدهم: زنانگی از دست رفته
۱۰۹	فصل سیزدهم: زنانگی بازیافته
۱۲۱	فصل چهاردهم: تکلیف قهرمانی
۱۳۳	پیوست



بخشی از قابلیت‌های زنانه ما به این علت از بین می‌روند که در تنور ضعف پخته می‌شوند و به همین دلیل دیگر قادر به استفاده از آنها نیستیم چون نمادی از ضعف هستند.

برای بازیابی زنانگی از دست رفته، باید ابتدا به این قابلیت‌ها به چشم یک قدرت نگاه کنیم تا بتوانیم از آنها استفاده کنیم و راه محافظت از آنها را یاد بگیریم.



## ◀ فصل یک ▶

### [ موضوع کنونی ]

در جامعهٔ امروزی، فقدان ویژگی‌ها و انرژی زنانه، موضوع روان‌شناختی مهمی است که باید به آن پرداخته شود. این موضوع، مسئله‌ای دردناک در زندگی عاطفی زنان و نیز مردان است. هرگاه زنی دچار فقدان خصیصه‌ای به این مهمی باشد، به ناچار زنانگیش زیر سؤال می‌رود. این مسئله روشن می‌کند که چرا در طول تاریخ، همیشه جایگاه زنان در جامعه مورد بحث بوده است. با وجودی که فقدان انرژی زنانه در یک مرد وضوح کمتری دارد، اما از ژرفای شخصیت او می‌کاهد و منبع عمدهٔ نارضایتی، احساس تنهایی، حس پوچی و بدخلقی در مرد است. هنگامی که مردی در می‌یابد ماهیت خلق و خو و بسیاری از احساسات او زنانه است، شوکه می‌شود! وقتی یک مرد ناگهان دچار حالت خلقی خاصی می‌شود، به این معنا است که وجه زنانهٔ شخصیتش بر او مستولی شده و تنها با شناخت و پذیرش این وجه از شخصیتش است که می‌تواند ماهیت مردانه‌اش را



نیز به وضوح بشناسد. فقدان یا آسیب به ویژگی‌های زنانه درونی، مستقیماً بر بهزیستی عاطفی، شادمانی و رضایت ما از زندگی تأثیر می‌گذارد. اگر ویژگی‌های زنانه در وضعیت خوبی باشند، فرد احساس امنیت و اعتماد خواهد داشت.

اگر می‌خواهیم این موضوع را درک کنیم که زنانگی فقط مختص زنان نیست، ابتدا باید پیام‌زیم‌زنانگی ماهیتی است که هسته هویت زنانه یک زن و همچنین احساسات و ارزش‌های یک مرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اگر زبان ما این قدر جنسیت زده نبود و بضاعت بیشتری داشت، آن‌گاه درک این وجه حیاتی شخصیت‌مان آسان‌تر می‌شد. زبان ما فاقد اصطلاحاتی چندبُعدی و غنی برای توصیف وجه زنانه زندگی است. هنگامی که یک فرهنگ به مؤلفه‌ای بهای بسیاری بدهد در زبان آن فرهنگ اصطلاحات گوناگونی برای توصیف آن مؤلفه وجود دارد. برعکس، اگر در یک زبان، تنها چند اصطلاح محدود و یا تنها یک اصطلاح برای توصیف یک مؤلفه وجود داشته باشد به این معنا است که در فرهنگ آن کشور ارزش و بهای کمی برای آن مؤلفه قائل شده‌اند. مثلاً در زبان سانسکریت که پایه و اساس اغلب زبان‌های هند و شرقی است، نود و شش اصطلاح برای توصیف عشق وجود دارد. در زبان پارسی باستان هشتاد، در زبان یونانی چهار و در زبان انگلیسی تنها یک کلمه برای توصیف عشق یافت می‌شود. در زبان انگلیسی لغات گسترده و تمایز یافته‌ای برای زنانگی و نیز تجارب احساسی موجود در زبان سانسکریت و پارسی وجود ندارد. اگر وجود داشت، برای ستایش هر یک از مفاهیم پدر، مادر، غروب آفتاب، زن، خانه، معشوقه یا خدا، واژه‌ای خاص داشتیم. هنگامی که برای توصیف همه این سطوح مختلف تجربه،

تنها یک واژه را به کار می‌بریم، در نتیجه درک پیچیدگی‌های زندگی درونی و عواطفمان دشوار می‌گردد. در زبان اسکیمویی سی واژه برای توصیف برف یافت می‌شود. این بدان معنا است که در فرهنگ اسکیمویی رابطه پیچیده‌ای با برف وجود دارد و در نتیجه لازم است برف به وضوح توصیف شود. اگر به همان اندازه‌ای که برف برای اسکیموها اهمیت دارد، روابط و زنانگی نیز برای ما اهمیت داشت آن‌گاه زبان را چنان تکامل می‌بخشیدیم که از این ما بعد از زندگی خود توصیفی تمایز یافته و متمرکز ارائه دهیم. جوزف کمپل<sup>۱</sup> اسطوره‌شناس، با توسل به اصطلاحات زیر سعی کرد موضوع مورد بحث ما - یعنی زنانگی - را بسط داده و توصیف دقیق تری از آن ارائه دهد:

به طور سنتی و در همه ی متون، سمت چپ بدن - که جایگاه قلب است - نماد زنانگی بوده است<sup>۲</sup>. فضیلت‌ها و مخاطرات زنانگی: مادری کردن و اغواگری، قدرت جذر و مدی ماه و آنچه درون بدن است، توالی زنانة فصل‌ها: آبستنی، تولد، تغذیه و پرورش. با این وجود به همان اندازه‌ای که زنانگی می‌تواند نمادی از کینه‌توزی، انتقام‌جویی، غیر منطقی بودن، خشم شدید، جادوی سیاه<sup>۳</sup>، زهر، جادوگری، کژانگاری باشد، می‌تواند سمبل فریبندگی، زیبایی، جذب و شادکامی نیز باشد و بنابراین سمت راست قلب متعلق به مردانگی است: یعنی حرکت و جنبش، سلاح، اعمال قهرمانانه، محافظت، خشونت و سببیت، عدالت بی‌رحمانه و در عین حال نیک‌خواهانه.

1. Joseph Campbell

۲. در ادبیات اسطوره‌ای مسیحیت، سمت چپ بدن - که جایگاه قلب نیز هست - نماد زنانگی و عواطف محسوب می‌گردد. در حالیکه سمت راست بدن، نماد مردانگی است. در واقع از آنجایی که اکثر افراد راست دست هستند و سلاح را با دست راست خود حمل می‌کنند، سمت راست بدن نماد مردانگی، سلاح، خشونت و دیگر ویژگی‌های مردانه است.

۳. Black majic: جادوی سیاه، به طور سنتی به استفاده از قدرت‌های مافوق طبیعی برای مقاصد شیطانی و خودخواهانه گفته شده است. معمولاً لفظ «جادوی سیاه» توسط کسانی به کار می‌رود که این نوع جادوگری را تأیید نمی‌کنند. م.

فضیلت‌ها و مخاطرات مردانگی: خودکامگی و پرخاشگری، عقلانیت، خلاقیتی که همچون خورشید روشنایی بخش است و در عین حال کینه‌توزی و بی‌احساسی، معنویت‌گرایی مطلق، شجاعت کورکورانه، از خودگذشتگی نظری<sup>۱</sup>، هوشیاری و اخلاقیات سختگیرانه.

حتی زمانی که فکر می‌کنیم روشن فکر هستیم، باز هم زبان می‌تواند تفکر ما را شکل دهد. یادم می‌آید یکی از دوستانم پیش از آن که کشیش کلیسای اسقفی شود، داشت آخرین مقاله دوره آموزشی خود را آماده می‌کرد. ناگهان با یک وسوسه شیطانی، تصمیم گرفت علی‌رغم ساختار به شدت مردانه کلیسا، مقاله خود را از منظری زنانه به نگارش در آورد. دوستانش سعی کردند او را از این کار منصرف کنند، اما او بر خواسته خود پافشاری می‌کرد. او در این مقاله می‌نویسد:

از آنجا که من - به عنوان نویسنده این مقاله - یک زن هستم، تصمیم گرفته‌ام در طول این مقاله و هنگام صحبت درباره انسان، اصطلاح «زن» را به کار گیرم (البته به جز مواردی که موضوع بحث اختصاصاً درباره مردان باشد). با این حال، امیدوارم قابل درک باشد که اگر در این مقاله از اصطلاح «زن» استفاده می‌کنم منظورم صرفاً زنان نیست، بلکه مردان را نیز شامل می‌شود و همچنین به این معنا نیست که در مطالعاتم در حوزه انسان‌شناسی و الهیات، مردان را از قلم انداخته یا ماهیت مردانه کلیسا را در نظر نداشته‌ام و یا در آثار به جای مانده از دوران عیسی مسیح، مردان را نادیده انگاشته‌ام. البته که این کار من، کاملاً هم بی‌منظور صورت نگرفته است. تاکنون در تمام متون مربوط به الهیات با وجودی که ادعا می‌شود زنان

۱. در مقابل عملی و کاربردی. م.

نیز در نظر گرفته می‌شوند، اما به ندرت چنین اتفاقی رخ داده و گویی همیشه نویسنده اثر، دارد درباره مردان صحبت می‌کند. بنابراین من در این مقاله، تا حدودی سعی داشته‌ام تا خود و خوانندگانم را در معرض تجربه‌ای متفاوت قرار دهم.

هنگامی که او درباره اعتقادات شخصی در حوزه الهیات می‌نویسد، می‌گوید:

درک من از ماهیت بشر این است که زن<sup>۱</sup>، موجودی فانی است که توسط خداوند خلق شده و از منطق، روح، تخیل و خلاقیت برخوردار است یا به عبارت دیگر - چنان که در کتاب نیایشگر عادی<sup>۲</sup> گفته شده - موجودی است که «خداوند به او حافظه، منطق و مهارت ارزانی داشته است. زن، اراده آزاد دارد و از این قابلیت برخوردار است که بنده راستین خداوند باشد و در طول رشد و نمو خود، به تعالی برسد. با توجه به این که گاهی اوقات و در جوامع معتقد و مذهبی، بیش از حد به معنویات توجه می‌شود، پس اگر می‌خواهیم از منظر الهیات به درک زن دست یابیم، همواره باید تقلا کنیم تا بین ماهیت روحانی و ماهیت مادی او تعادل برقرار کنیم. هدف از خلقت زن این است که به خود، دیگر زنان و - مهم‌تر از همه - به خداوند عشق بورزد. من فکر می‌کنم اگر می‌خواهیم به هدف از خلقت زن پی ببریم و بفهمیم که در وجود او چه قابلیت‌هایی وجود دارد، باید به شناخت مسیح دست یابیم. تنها پس از آن که مسیح را بشناسیم، می‌توانیم به شناخت صحیحی از زن نیز دست یابیم؛ چون فقط در پرتو صلیب می‌توانیم به معصیت‌کاری زن و نیز سرنوشت احتمالی او - در صورت معصیت - پی ببریم.

۱. چنان که در پاراگراف قبل گفته شد، منظور او از «زن»، کل انسان‌ها - زن و مرد - است. م.

2. Book of Common Prayer

تا جایی که می‌دانیم، زنانگی - به خودی خود و بدون حضور مردانگی - از قوه تعقل و حافظه برخوردار است.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، آن چه که کارل رانر<sup>۲</sup> «متعالی»، «ندای وحیانی»، «دو قدم مانده به ملکوت» می‌نامد و آن چه که در سفر پیدایش<sup>۳</sup> «تجلی خداوند» نامیده می‌شود، در وجود زن (و بیش از آن، در وجود عیسی مسیح) دیده می‌شود.

سال‌های سال است که در متون مذهبی و در متون دیگر، واژه «بشر»<sup>۴</sup> مورد تحریف قرار گرفته و به جای آن، از واژه «مردان»<sup>۵</sup> استفاده شده است. هر چند منظور از به کارگیری واژه «مردان»، کل بشر - اعم از مرد و زن - بوده اما بار معنایی آن، اشاره به جنس «مرد» دارد.<sup>۶</sup>

علی‌رغم کمبودی که در دستور زبان ما وجود دارد، باید درباره این کیفیت پیچیده - یعنی زنانگی - تحقیق کنیم و به تاریخچه آن پی ببریم. دو نگرش - یکی یونانی و دیگری هندی - به ما کمک می‌کند تا ریشه‌های زنانگی در تمدن امروزی را دریابیم. اسطوره اودیپ<sup>۷</sup>، با دیدگاهی یونانی و اسطوره نالا و دامایانتی<sup>۸</sup> از ماهابهاراتا<sup>۹</sup>، با دیدگاهی هندی، به درک ما از ریشه‌های زنانگی کمک می‌کنند.

۱. اشاره دارد به اسطوره گایا در اساطیر باستانی یونان

۲. Carl Rahner: یکی از برجسته‌ترین الهی‌دانان کاتولیک قرن بیستم و زاده آلمان است. م.

۳. Genesis: سفر، در عبری به معنای «کتاب بزرگ» است و به نخستین بخش از کتاب مقدس عبری و نخستین کتاب از «اسفار پنج‌گانه» یا تورات است. م.

4. mankind      5. men

۶. لازم به ذکر است که از آنجایی که نویسندگان انگلیسی‌زبان است بنابراین در این بحث، متون انگلیسی مورد نظر او است. در متون انگلیسی، هنگام صحبت درباره انسان، به طور کلی از واژه «man» استفاده می‌شود که به طور تحت‌اللفظی به معنای «مرد» است. م.

7. Oedipus      8. Nala and Damayanti

۹. Mahabharata: سروده‌ای حماسی از سده پنجم یا ششم پیش از میلاد به زبان سانسکریت و به همراه رامایانا یکی از دو حماسه تاریخ هند است. ماهاباراتا، نوشته ویاس با بیش از یکصد هزار بیت، بلندترین حماسه منظوم جهان است و کار نوشتن آن تا سده سوم یا چهارم میلادی ادامه یافته است. ماهاباراتا، به گونه‌ای شاهنامه هندیان است. ماهاباراتا در قدیم به دستور اکبر شاه با نام رزم‌نامه به فارسی ترجمه شده است. م.

نگرش‌های غربی ما نسبت به زنانگی، چنان در هم تنیده است که برای درک آن‌ها - به ناچار - باید از محدوده فرهنگ خود خارج شویم. سفری که به هندوستان داشتیم، باعث شد چشم‌هایم به نگرشی کاملاً متفاوت - که در آن همه چیز زنانه است - باز شود. یکی از بارزترین خصلت‌های هندی‌ها احساسی بودن و ارزش نهادن به زنانگی است. هنگامی که در یکی از خیابان‌های سنتی هندی راه می‌روییم، گویی در فضایی کاملاً احساسی قدم بر می‌داریم. وقتی در شرایطی قرار می‌گیریم که بتوانیم همان تجربه مردم هندوستان از رنگ‌ها، نواهای موسیقی، صداها، روابط خانوادگی، حس‌هایی بی‌انتها و لایزال را به دست آوریم، به یاد ترانه ملکوت زنانه<sup>۱</sup> می‌افتیم. دستاوردهای قهرمان‌وار ما در دنیای غرب مورد حسرت سایر مردم دنیا است، اما این دستاوردها به بهای محرومیت از

صمیمیت، احساس، خرسندی و آرامش ما به دست آمده‌اند. اگرچه ما در برخی موارد بسیار ثروتمند هستیم، اما در حوزه‌های زنانه بسیار فقیریم! من در سفر

**هرگاه ویژگی‌های زنانه در وضعیت خوبی باشند، فرد احساس امنیت و اعتماد خواهد داشت.**

به هندوستان، در بسیاری از مکان‌های دور از انتظار، شاهد شادمانی و آرامش مردم بودم. با وجودی که مردم هندوستان دلایل ناچیزی برای شادی دارند، چطور ممکن است تا این اندازه خرسند باشند؟ آن‌ها به منظور حفظ ارزش‌های زنانه، دستاوردهای مربوط به تکنولوژی و فن‌آوری را فدا کرده‌اند.

۱. Divine Feminine: ترانه‌ای با اجرای مک میلر، موسیقی‌دان آمریکایی. م.

در فقدان هویت زنانه، دستاوردها هر چند قهرمانانه باشند، اما به بهای محرومیت از صمیمیت، احساس، شادی و آرامش به دست می‌آیند.

اسطوره‌های نالا و دامایانتی برای مردم غرب عجیب و بیگانه هستند، اما این حس بیگانگی دقیقاً همان چیزی است که ما برای تکامل بخشیدن به سبک زندگی یک بُعدی و مصیبت‌بار غربی خود نیاز داریم. در این اسطوره هندی، زانی با هویت زنانه‌ای قدرتمند، از وقوع فاجعه پیشگیری می‌کند. حقیقتاً قهرمان این اسطوره، قدرت زنانه است. داستان‌های هندی را بدون قدرت زنان قهرمان آن - یا به عبارت دیگر بدون قدرت زنانه - نمی‌توان تصور کرد؛ با این حال این داستان‌ها فقط منحصر به زنان نیستند.

ما غربی‌ها، به طور غریزی می‌دانیم در فرهنگ شرق، عنصری اساسی وجود دارد که ما برای درمان فرهنگ غربی‌تھی خود به آن نیاز داریم. ما از دهه ۱۹۶۰ - چه به واسطه تندرتهای سیاسی و چه به وسیله دانشمندان برجسته - با فلسفه و مذهب شرق آشنا شده‌ایم. جی رابرت اوپنهایم<sup>۱</sup> کتابی دارد با عنوان «درخشان‌تر از هزاران خورشید»<sup>۲</sup> که در آن به تفصیل به ماجرای ساخت اولین بمب اتمی می‌پردازد؛ عنوان این کتاب از کتاب اوپانیشاد<sup>۳</sup> گرفته شده است. داستان‌هایی مانند سیدارتا<sup>۴</sup> و سامرست موآم<sup>۵</sup> در کتاب لبه تیغ<sup>۶</sup> به بررسی جنبه‌های شفافبخش تفکر شرقی پرداخته‌اند. به همین روش است که ما می‌توانیم درس‌های لازم را از داستان نالا و دامایانتی بیاموزیم.

1. J. Robert Oppenheimer

2. Brighter Than a Thousand Suns

۳. Opanishads: مجموعه رسالات فلسفی به زبان سانسکریت . م.

۴. Siddhartha: هرمان هسه در این کتاب، ضمن تحلیل میانی فلسفه آسیایی (هندی)، اشتیاق خود را به یافتن روشی در جهت حل بحران جوامع بشری نشان داده است. این کتاب توسط پرویز داریوش به فارسی ترجمه شده است. م.

5. Samerset Mugham

6. The Razor's Edge



# بخش اول

زنانگی در فرهنگ غرب







## ◀ فصل دو ▶

### [ میراث یونانی ]

بخش عمده‌ای از میراث فرهنگی و فلسفی ما ریشه در یونان باستان دارد؛ علم، اندیشه‌های سیاسی، بخش زیادی از زبان و بسیاری از آداب و رسوم ما به دوران شکوفایی و شکوه آتن - یعنی حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح - باز می‌گردد. بسیاری از داشته‌های فرهنگی گرانبهای ما اسامی یونانی دارند؛ دموکراسی<sup>۱</sup>، آریستوکراسی<sup>۲</sup>، پالیتیکس<sup>۳</sup>، استیسی<sup>۴</sup>، میستری<sup>۵</sup> و ریشه‌تعداد بی‌شماری از اصطلاحات پزشکی و علمی در یونان باستان است. گفته می‌شود آنچه به افلاطون نسبت داده شده، تنها بخش خیلی کوچکی از میراث فلسفی یونان باستان است.

با این حال، در میراث یونانی ما بخش تاریکی هم وجود دارد که غالباً ناشناخته است. آن شکوه یونانی که نور آن همچنان بر تمدن ما می‌تابد، به بهای بسیار گزافی خریداری شده است - بهایی که هر یک از ما هر روز می‌پردازیم و به ندرت به ریشه‌آن توجه می‌کنیم.

۲. Aristocracy: به معنای نخبه‌سالاری. ۳. Politics: به معنای سیاست. 1. democracy

۴. Ecstasy: به معنای وجد و حالتی از شور و هیجان زیاد.

۵. Mystery: چندین معنا دارد که از بین آن‌ها می‌توان به «کشف و شهود»، «مبهم و پیچیده» اشاره کرد. م.

زنانگی، ارزش‌هایی همچون احساسات، آرامش، خرسندی و چشم‌اندازی زنانه است و تنها در سایه زنانگی می‌توانیم از درد و رنجی که متحمل شده‌ایم، رهایی یابیم.

از همان زمانی که سبک و سیاق پدرسالارانه فرهنگ غربی را مورد نقد قرار داده‌ایم، در واقع میراث یونانی خود را به چالش طلبیده‌ایم. درست است که یونانی‌ها هفت

ایزدبانو داشتند و از طریق ستایش آن‌ها به گرامیداشت زنانگی می‌پرداختند، اما ساختار زندگی روزمره یونانی‌ها پدرسالارانه بود و زنانگی مورد چنان آسیبی واقع شده بود که هنوز هم از آن بهبود نیافته است. در واقع، بخش عمده‌ای از زندگی عاطفی ما در نتیجه آن آسیب و جراحت هنوز درمان نشده است. قطعاً تمدنی «بلندمرتبه» مانند تمدن یونان، باید بهایی گزاف و ژرف نیز داشته باشد. در حالی که مردانگی با دستاوردهایش افتخار می‌آفرید، زنانگی بهای تمدن یونان را می‌پرداخت، رنج می‌کشید و تحقیر می‌شد. شاید اگر یونانیان، عاقل‌تر بودند این بها را به گونه‌ی بهتری می‌پرداختند. در هر حال، این سؤال پیش می‌آید که بشر - به طور کلی - چه تکلیف ناتمامی دارد. اکنون که در این نقطه از تکامل بشر هستیم، نوبت ما رسیده که بهای میراث یونانی خود را بپردازیم و به شیوه‌ای سالم‌تر از هر آنچه نیاکانمان تصور می‌کردند، بتوانیم تکامل یابیم. تنها تمدنی که به تحقیر و بی‌ارزش ساختن زنانگی می‌پرداخت تمدن یونان نبود؛ تمدن عبری نیز زنانگی را انکار می‌کرد و تمدن‌های کم‌اهمیت‌تر نیز اصلاً به زنانگی اعتنایی نمی‌کردند. عبری‌ها - مانند یونانی‌ها - به طور نظری برای زنانگی اعتبار زیادی قائل بودند. شکینا<sup>۱</sup> - حضور خداوند در دنیا - در واقع به

۱. Shekinah: شکینا یا شخینا واژه‌ای مؤنث در تورات برای توصیف حضور خداوند می‌باشد. م.

این معنا است که در تمدن عبری معتقد بودند خداوند نیمه‌ای زنانه دارد. اما در عمل، یهودیت نهادی پدرسالارانه بود که زنانگی را وادار می‌ساخت تا بهای ترفیع دستاوردهای مردانه را بپردازد. ما قدردان دستاوردهای مردانه هستیم و قبول داریم که اگر آن‌ها دچار افول می‌شدند اکنون دنیای ما از فقدان آن‌ها رنج می‌برد. علم و دانش از بین می‌رفت و دستاوردهای پزشکی و مکانیکی کنونی وجود نداشت. یا چنان که مفیستوفل<sup>۱</sup> در شعر فاوست (اثر گوته) می‌گوید همچنان باید [مانند عصر کشاورزی] «زمین را شخم می‌زدیم و کود می‌دادیم». با وجودی که در سال‌های اخیر سعی کرده‌ایم که جایگاه زن را در دنیای مدرن باز یابیم، اما هنوز به اندازه کافی زنانگی - ارزش‌هایی مانند احساسات، آرامش، خرسندی و چشم‌اندازی زنانه - را باز نیافته‌ایم. این روزها در جامعه ما صداهایی به گوش می‌رسد که ما را تشویق می‌کنند تا به طبیعت بازگردیم و به این طریق درد و رنجمان را تسلی دهیم. گاندی، آمیش<sup>۲</sup>، ژان ژاک روسو، ثورو<sup>۳</sup> و همچنین هیپی‌های دهه ۱۹۶۰ نیز از همین سبک زندگی حمایت می‌کنند و هدفشان این است که ما را به مادر یاری‌رسانمان، یعنی زمین، نزدیک‌تر سازند.

بنابراین اگر دنیای امروزی و مدرن، حداکثر تلاش خود را به کار گیرد، شاید بتوانیم از درد و رنجی که اکنون متحمل آن هستیم، رهایی یابیم. همچنین اگر هر آنچه را که تاکنون به دست آورده‌ایم به شیوه‌ای آگاهانه‌تر و هوشیارانه‌تر بررسی کنیم، آن‌گاه از نوعی آگاهی برخوردار می‌شویم که در نتیجه آن می‌توانیم از استعدادهای مردانه و استعدادهای زنانه - به یک اندازه - بهره بگیریم. اگر عصری بهتر - یا هزاره‌ای دیگر - فرا

۲. Amish: یکی از فرقه‌های مسیحیت. م.

۳. Thoreau: هنری دیوید ثورو، فیلسوف، نویسنده، شاعر، طبیعت‌گرا، اصلاح‌طلب و ریاضت‌کش آمریکایی بود. م.

رسد، آن‌گاه این هوشیاری و دریافت آگاهانه امروز ما موجب می‌گردد دو کفه ترازو وزنی یکسان داشته باشند و ارزش‌های زنانه و مردانه به یک اندازه ارج نهاده شوند.



## ◀ فصل سه ▶

### [ صدای سوفوکل ]

اگر به دنبال تحقق آگاهی هستیم، قدم اول این است که به تحقیق و تفحص در تاریخچهٔ عدم تعادل مردانگی - زنانگی بپردازیم. در داستان اودیپ، که جامعهٔ یونان باستان را به بهترین شکل و نیز بدترین شکل به تصویر می‌کشد، نگرش‌های فرهنگی یونان را شرح می‌دهد. داستان اودیپ، در خانواده‌ای سلطنتی اتفاق می‌افتد. اگر بتوانیم این داستان دلخراش را درک کنیم، آن‌گاه در رابطه با مخمصه‌ای که اکنون گرفتارش هستیم نیز بینش بهتری به دست می‌آوریم. با وجودی که اسطورهٔ هندی نالا و دامایانتی بسیاری از همان مؤلفه‌های داستان اودیپ را در خود دارد، اما این مؤلفه‌ها به گونه‌ای کاملاً متفاوت با داستان اودیپ از آب در آمده‌اند؛ در واقع درست است که در آن‌ها نیز زنانگی به شدت مورد تهدید قرار می‌گیرد، اما نتیجهٔ داستان کاملاً در تضاد با نمونهٔ غربی (یعنی اودیپ) است. قصد من از مقایسه این دو داستان این نیست که ثابت کنم یکی از آن‌ها

درست است و دیگری غلط، بلکه هدف بسط آگاهی است. تنها زمانی که به لحاظ روان‌شناختی هوشیارتر و آگاه‌تر گردیم، می‌توانیم مسئول‌تر باشیم. کار بر روی احساسات، عواطف و افکار، دشوار است و در مسیر آن متحمل درد و رنج می‌شویم، اما باید این بهار را برداریم تا به بلوغ فردی دست یابیم و فرهنگ ما نیز به لحاظ عاطفی و عقلانی شکوفا شود. داستان اودیپ در نمایش‌نامه‌های تبای<sup>۱</sup> و توسط سوفوکل نوشته شده است. سوفوکل، نمایش‌نامه‌نویس یونانی، در سال ۴۹۶ پیش از میلاد متولد شد. او در زمانه‌ای زندگی می‌کرد که یکی از پر آشوب‌ترین دوره‌های ثبت شده در تاریخ است. در آن دوره، یونان در اوج ترقی و شکوفایی بود، جنگ‌های پلوپونزی<sup>۲</sup> در گرفت (که تمدن یونان را تا حد انحطاط پیش بُرد) و مدت کوتاهی پس از آن یونان درگیر جنگ‌های داخلی شد و در نهایت فرو پاشید. نمایش‌نامه‌های تبای، درباره‌ی خاندان سلطنتی تیب<sup>۳</sup> و قوانین مردسالارانه‌ای بود که در نتیجه‌ی آن، عشق و دلبستگی زنانه از میان رفته بود. این فاجعه، در طول تاریخ تداوم پیدا کرده و تا زمانه‌ی ما طنین‌انداز شده است.

بر اساس افسانه‌ها، کادموس<sup>۴</sup> - پدر امپراتور شهر تیب - شهری را بنا نهاد، اما نخستین اهالی آن شهر توسط یک اژدها بلعیده شدند. کادموس، با یک ضربه‌ی شمشیرش اژدها را می‌کُشد و دندان‌های اژدها را در میان دیوارهای شهر جای می‌دهد. اما خیلی زود، دندان‌های اژدها به شکل هیولاهایی خشمگین رشد و شروع به کُشتن یکدیگر می‌کنند. فقط پنج هیولا باقی می‌مانند و آن‌ها همان پایه‌گذاران شهر تیب

۱. Theban Plays: مشهورترین تراژدی‌های سوفوکل در مورد شخصیت‌های اودیپ و آنتیگونه است که این نمایش‌نامه‌ها به طور کلی «نمایش‌نامه‌های تبای» شناخته شده‌اند. م.

۲. Peloponnesian: جنگ‌های پلوپونزی یا پلوپونزوس، به مجموعه جنگ‌های تاریخی و مهمی اطلاق می‌شود که در فاصله سال‌های ۴۳۱ تا ۴۰۴ پیش از میلاد میان اسپارت و آتن ادامه داشت و به تخریب آتن و انحطاط تمدن آن منتهی شد. م.

4. Cadmus

۳. یا تیس

**بُعد ناخود آگاه  
روان ما همان  
چهره‌ای را از  
خود به ما  
نشان می‌دهد  
که ما به آن  
نشان داده‌ایم.**

هستند. می‌بینید که این اسطوره آفرینش، چقدر مردانه است! نسل‌ها پس از آن، اودیپ متولد شد تا در آینده پادشاه شهر تیب شود. پیشگویی می‌گوید اودیپ، پدرش را خواهد کُشت و با مادرش ازدواج خواهد کرد. در نتیجه، پدر و مادر اودیپ مجبورند اودیپ را بکشند، اما آن‌ها دلشان نمی‌آید چنین کاری انجام دهند. در عوض، مچ پاهای اودیپ را با میخی آهنین سوراخ و با سنجاقی به همدیگر وصل می‌کنند<sup>۱</sup> و به یکی از خدمتکاران دستور می‌دهند تا او را در مکان خاصی (که مخصوص رها کردن نوزادان ناخواسته یا ناقص‌الخلقه بود) رها کند<sup>۲</sup>. خدمتکار که چوپان نیز هست، نمی‌تواند

کودک را رها کند تا بمیرد و او را به یکی دیگر از چوپان‌ها می‌دهد. او نیز کودک مطرود را به امپراتوری همسایه می‌برد. پادشاه آنجا فرزند پسری ندارد. او کودک را برای خود بر می‌دارد و نامش را اودیپ - به معنای پاهای ورم کرده - می‌گذارد. وقتی اودیپ بزرگ می‌شود، ماجرای تولدش و آنچه پیشگو گفته را می‌فهمد، سپس فرار می‌کند و به سرزمین پدری‌اش باز می‌گردد تا از سرنوشتی که برایش رقم خورده، پیشگیری کند. اودیپ پس از مدتی سرگردانی، به تبس - محل تولدش - می‌رسد. آنجا مردی را که در راه می‌بیند، به قتل می‌رساند. آن مرد، پدرش است و بنابراین اولین بخش از پیشگویی به حقیقت مبدل می‌شود. اودیپ در شهر ساکن می‌شود، اما می‌بیند که هرج و مرج شهر را فرا گرفته است. پادشاه، توسط اودیپ، به

۱. این کار را با این هدف انجام می‌دهند که اگر اودیپ زنده ماند، قادر به راه رفتن نباشد. م.  
۲. در یونان باستان، رسم بود که کودکان ناخواسته یا ناقص‌الخلقه را در بلندای کوهی بگذارند تا کسانی که فرزندی ندارند و به دنبال فرزندخوانده هستند او را پیدا کنند و یا - در غیر این صورت - آن نوزاد همان جا بمیرد. بنابراین سرنوشت چنین کودکی را تقدیر معلوم می‌کرد.



قتل رسیده و ابوالهول<sup>۱</sup> - هیولایی نیمه انسان، نیمه حیوان - فرمانروایی شهر را در دست گرفته است. ابوالهول معمایی را می‌پرسد که هیچ کس نمی‌تواند به آن پاسخ دهد و بسیاری از اهالی را به همین خاطر می‌کشد. اودیپ به معمای ابوالهول پاسخ می‌دهد و ابوالهول - به عنوان پاداش - ملکه بیوه را به ازدواج اودیپ در می‌آورد. بخش دوم پیشگویی هم به حقیقت می‌پیوندد. پادشاه و ملکه دو پسر و دو دختر دارند و برای مدتی قلمروی سلطنتی را آرامش فرا می‌گیرد.

## سرنوشت زنانگی

روان‌شناس سویسی، کارل گوستاو یونگ، دریافت که بعد ناخودآگاه روان ما همان چهره‌های را از خود به ما نشان می‌دهد که ما به آن نشان داده‌ایم. مثلاً اگر با آن دشمنی ورزیده باشیم، با ما دشمنی خواهد کرد. بخش عمده زندگی روان‌شناختی ما گفتگویی میان دنیای خودآگاهی - همه آنچه درباره خودمان می‌دانیم - و دنیای ناخودآگاهی - دنیای تیره و تاریک زندگی درونی و رازآلود ما است. اولین کنش انسان در این داستان، موجب واکنشی سریع از نیروهای زنانه و اسرارآمیز می‌گردد. هنگامی که کادموس - پادشاه افسانه‌ای - شهر را بنا می‌گذارد، نظم مردانه به بشر تحمیل می‌شود که ما آن را به فرهنگ و قوانین مدنی ربط می‌دهیم<sup>۲</sup>. اما از آنجا که مردانگی، بدون در نظر گرفتن عناصر زنانه مادی و ناسوتی<sup>۳</sup> آن سرزمین را بنا می‌نهد، زمین تلافی

1. Sphinx

۲. دستورالعمل بنای یک شهر یونانی جالب است: اول باید چاهی حفر شود که مرکز شهر است؛ سپس ریسمانی بلند از پوست گاو تهیه می‌شود و آن را دایره‌وار، دور تا دور چاه قرار می‌دهند. کل شهر، پیرامون محیط این دایره شکل می‌گیرد.

۳. ناسوتی به معنای دنیوی و در مقابل لاهوتی (به معنای ملکوتی و الهی) است. م.

می‌کند و در قالب یک اژدها، شهر را تقریباً به نابودی می‌کشد. پس از آن که کادموس اژدها را می‌کشد، دندان‌های آن را میان دیوارهای شهر جای می‌دهد. سپس از آن دندان‌ها اولین نسل شهروندان آنجا - هیولاهایی که به محض تولد شروع به کشتن یکدیگر می‌کنند - شکل می‌گیرد. پنج هیولای بازمانده، بنیانگذاران شهر می‌شوند. اهالی آن شهر دو گروه هستند: گروهی از نسل نظم و قانون (یعنی میراث کادموس) و گروهی دیگر از نسل عنصر زمینی که دندان‌های اژدها نماد آن است. تعادل باز می‌گردد و شهر می‌تواند پیشرفت را از سر بگیرد. این یک نسخه فوق‌العاده است که می‌تواند تنش‌های زندگی را - که تقریباً همه انسان‌های امروزی تجربه می‌کنند - درمان سازد. ما برای به دست آوردن موفقیت‌های مردانه و پدرسالارانه خود به شدت تلاش می‌کنیم (غربی‌ها بیش از همه انسان‌های تاریخ به این منظور تلاش می‌کنند). این کار ما تداعی‌گر همان «بنیان نهادن شهر» توسط کادوس و برقراری ساز و کار مردانه است. این همان غرور و لذت دنیای غرب است! اما این اسطوره به ما می‌گوید که ساز و کارهای مردانه تنها نیمی از واقعیت هستند و اگر زنانگی - یعنی آن جنبهٔ بیکران و لایتناهی واقعیت - ارج نهاده نشود و در قید و بند ساز و کارهای مردانه قرار گیرد، در نهایت نظام مردسالارانه از بین می‌رود. به عبارت دیگر، زنانگی مطرود - که رنجیده و آزرده شده - به شکل اژدهایی در می‌آید و همه چیز را در خطر نابودی قرار می‌دهد. یکی از دوستانم اخیراً در شرایط کاری دشواری به موفقیت دست یافت و به همین خاطر به شدت مغرور شد؛ به طوری که رفتارهایش مانند یک جوجه خروس پُر مدعا شده بود. اما همسر او ناگزیر

در نقش اژدها قرار گرفت و به طور غریزی، «باد او را خالی کرد» و تکبر و غرورش را از بین بُرد.

کادموس در بنای شهرش بسیار خردمندانه رفتار کرد: هم نظم را به کار گرفت (در حفر چاه و نیز در ریسمانی که از پوست گاو تهیه و دایره‌وار پیرامون چاه کشیده شد تا کل شهر پیرامون محیط آن شکل بگیرد) و هم آشفتگی را به کار بست (با قرار دادن دندان‌های اژدها در میان دیوارهای شهر که در نهایت منجر به تولد چندین هیولا شد). این خرد باستانی، نسخه‌ای مناسب برای دستاوردهای مردانه هر روزه ما است. به موفقیت‌های خود دندان‌های اژدها را بیفزایید و آن‌گاه خلقتی راستین رخ می‌دهد. مردان و زنانی که به دستاوردهای مردانه خود انرژی درونی زنانه می‌افزایند، کاری بسیار هوشمندانه انجام می‌دهند. ما به شکل‌های گوناگونی می‌توانیم موفقیت‌های مردانه و انرژی زنانه را با هم در آمیزیم: مثلاً نیم ساعت و در سکوت به مراقبه پردازیم، هدیه‌ای بخیریم و جشنی برپا کنیم.



## ◀ فصل چهار ▶

### [ داستان اودیپ ]

در داستان اودیپ، ضرب‌آهنگ تقدیر بارها تکرار و طنین‌انداز می‌شود. پیشگو گفته بود که پادشاه و ملکهٔ تیس صاحب پسری خواهند شد که پدرش را می‌کشد و با مادرش ازدواج می‌کند. از نظر ما، فاجعه‌ای بدتر از این وجود ندارد. اما لازم است به خاطر داشته باشید که این داستان دربارهٔ یک پادشاه و ملکه است و همچنین این را هم در نظر داشته باشید از آنجا که این ماجرا، تاریخچهٔ دستیابی به خودآگاهی است، بنابراین قوانینی دارد که تبلور خودآگاهی را تضمین کنند. قهرمانی به نام اودیپ، به خودآگاهی دست می‌یابد و طلّیعه‌دار عصر طلایی آتن می‌شود. قهرمانی دیگر، به نام کرئون<sup>۱</sup>، نمی‌تواند به خودآگاهی دست پیدا کند، سرانجام کاملاً منزوی می‌شود و زنان داستان، بهای اشتباه او را می‌پردازند.

پیشگویی سرنوشت شومی را برای پادشاه و ملکه پیش‌بینی می‌کند و بنابراین کاملاً قابل درک است که آن‌ها سعی کنند

---

1. Creon

مانع وقوع آن سرنوشت شوم شوند. هیچ کس خودآگاهی را نمی‌خواهد؛ خودآگاهی تنها با دست تقدیر بر سر راه ما قرار می‌گیرد و تنها زمانی می‌توانیم از خودآگاهی بهره‌مند شویم که در فرایند دستیابی به آن مشارکت کنیم و بهای آن را تمام و کمال بپردازیم. پادشاه و ملکه، مچ پاهای پسرشان را با میخی آهنین سوراخ کردند و به یکی از خدمتکارانشان دستور دادند که کودک را به مکانی ببرد که کودکان ناخواسته یا ناقص‌الخلقه را در آن رها می‌کردند تا بمیرند. این قسمت از داستان، بسیار خردمندانه است. چنان که می‌بینید پادشاه و ملکه پسرشان را نمی‌کشند و فقط او را رها می‌کنند تا خودش بمیرد؛ بنابراین گویی روزه‌ای برای ورود خودآگاهی باز می‌گذارند.

خدمتکار دلش نمی‌آید کودک را رها کند تا بمیرد. او پسرک را به چوپانی می‌دهد و چوپان هم او را به سرزمینی دیگر می‌برد. در اینجا رفتاری انسانی و محبت‌آمیز رخ می‌دهد. تقدیر اودیپ همچون ریسمانی است که رشته‌های آن را زنانگی تشکیل می‌دهد؛ در این قسمت از زندگی اودیپ و با رفتار انسانی و محبت‌آمیز چوپان، یکی از رشته‌های زنانگی نمودار می‌شود. پادشاه و ملکه سرزمینی که چوپان بچه را به آنجا می‌برد، هیچ پسری ندارند و بنابراین اودیپ را برای خود بر می‌دارند. اودیپ دوران کودکی خود را به خوبی و خوشی طی می‌کند و بزرگ می‌شود. در طول این سال‌ها، داستان‌های ناراحت‌کننده‌ای درباره تولدش می‌شنود. سرانجام پدرخوانده و مادرخوانده‌اش را (که فکر می‌کرد پدر و مادر واقعی‌ش هستند) ترک می‌کند تا از آن حرف و حدیث‌ها فرار کند، اما این کار اودیپ، تنها یکی دیگر از رشته‌های تقدیرش را نمایان می‌سازد.

داستانی عربی به خوبی نشان می‌دهد که هر بار بخواهیم از تقدیر اجتناب کنیم، اتفاقاً باعث می‌شویم یکی از رشته‌های ریسمان تقدیر در جای مناسب خود قرار گیرد. مردی ثروتمند در مکه، پیشگویی را نزد خود خواند تا با او مشورت کند. زمانی که پیشگو به گوی شیشه‌ای نگاه کرد تا آیندهٔ مرد را پیشگویی کند، ناگهان جیغی کشید و غش کرد. این صحنه اصلاً خوشایند نبود و وقتی مرد ثروتمند بالاخره توانست پیشگو را به هوش آورد، به شدت نگران بود. وقتی پیشگو دوباره قادر به سخن گفتن شد، به مرد ثروتمند اطلاع داد که به هنگام طلوع خورشید، مرگ، او را در دروازهٔ شهر مکه ملاقات خواهد کرد. مرد، با استفاده از همهٔ قدرت و ثروتش، همان شب کاروانی را اجاره کرد و شبانه از مکه خارج شد. هنگام طلوع خورشید، او در مقابل دروازهٔ غربی شهر آگرا<sup>۱</sup> بود. اما مرگ آنجا ایستاده بود و انتظارش را می‌کشید. مرد در حالی که از ترس لکنت گرفته بود، گفت: «اما من فکر می‌کردم تو در مقابل دروازه شهر مکه منتظر هستی». مرگ پاسخ داد: «نه، از هزاران سال پیش تقدیر تو چنین رقم خورده که ما باید امروز صبح و در مقابل دروازهٔ شهر آگرا یکدیگر را ملاقات کنیم». آن مرد به وسیلهٔ قدرتی که ثروتش به او داده بود و در نتیجه اشتباه احمقانهٔ پیشگو، با پای خودش به ملاقات مرگ رفت و در تمام مدتی که داشت به سمت هندوستان می‌رفت فکر می‌کرد دارد از مرگ فرار می‌کند.

پادشاه و ملکهٔ تیبس نیز سعی داشتند از شر کودکشان خلاص شوند و از تقدیر خود اجتناب کنند و اودیپ نیز با فرار از پدرخوانده و مادرخوانده‌اش می‌خواست از تقدیرش بگریزد. هر

۱. Agra: یکی از شهرهای هند

دوی این‌ها موجب شد اودیپ دقیقاً در همان جایی که باید، قرار گیرد و تقدیر وحشتناک و عجیبی که پیش از تولدش پیشگویی شده بود، به واقعیت مبدل شود.

از این پس و در مراحل گوناگون زندگی اودیپ، خودآگاهی پی در پی بر او می‌تازد. اودیپ کنترل جزئیات را در دست دارد، اما رشته‌های اصلی در دست تقدیر است و تقدیر با دست‌هایی آهنین فرمان می‌راند (دقیقاً مانند میخ آهنینی که در آغاز به پاهای اودیپ زده شد و او را از حرکت باز داشت). اودیپ باید بتواند پرداخت کند؛ هر چقدر که او تاوان بدهد، به همان اندازه اجازه تبلور خودآگاهی را می‌دهد. اودیپ مسیر شرافت را در پیش می‌گیرد و عصر طلایی آتن را رقم می‌زند. اما وقتی سعی می‌کند از خودآگاهی اجتناب ورزد، با تاریکی مصالحه می‌کند و در نتیجه هزینه بیشتری را متحمل می‌شود.

## پیشگوی کور

در ادامه داستان و پس از این که اودیپ از سرزمین پدر خوانده و مادر خوانده‌اش فرار می‌کند، نادانسته مسیر تیس را در پیش می‌گیرد و به سرزمین مادری خود باز می‌گردد. اودیپ اشراف‌زاده به هنگام ورود به وطن حقیقی خود، با گروهی از مسافران درگیر می‌شود و - برای دفاع از خودش - سرکرده آن گروه را می‌کشد. اما اودیپ نمی‌داند که آن مرد، لائوس<sup>۱</sup> است: پادشاه تیس و پدر واقعی‌اش.

هنگامی که اودیپ وارد تیس می‌شود، در می‌یابد که شهر

1. Laius

تحت نفوذ اژدهایی مخوف - به نام اسفینکس - است که همهٔ کسانی را که نتوانسته‌اند به معمای حيله گرانه‌اش پاسخ گویند، نابود کرده است. از آنجایی که پادشاه شهر - یعنی لائوس - کشته شده، اسفینکس قدرت شهر را در دست گرفته است. اسفینکس، لایهٔ بعدی هیولای زنانگی است و تبس را تقریباً به نابودی کشانده است. سپس زنانگی انکار شده، از اژدهایی حریص به سنگ محکی برای خودآگاهی تبدیل می‌شود. تازه وارد، یعنی اودیپ، وارد شهر می‌شود تا پاسخ معمای اسفینکس را پیدا کند. اودیپ موفق می‌شود به معمای اسفینکس، پاسخ درست بدهد و در نتیجه شهر را از او باز پس می‌گیرد. مردم شهر، اودیپ را به عنوان پادشاه بر می‌گزینند و همسر پادشاه قبلی را به ازدواج او در می‌آورند. بنابراین پیشگویی وحشتناک به وقوع می‌پیوندد: اودیپ پدرش را می‌کشد و سپس با مادرش ازدواج می‌کند.

به مدت پانزده سال و تحت قوانین خردمندانهٔ اودیپ، آرامش و نظم بر شهر حکمفرما می‌شود. اما زیر این ظاهر فریبنده، راز بسیار شرم‌آوری نهفته است که اودیپ فقط بخشی از آن را می‌داند. از آنجایی که خدایان نمی‌توانند آن حجم از سیاهی را برای مدتی طولانی نادیده بگیرند، شهر را دچار خشک‌سالی و طاعون می‌کنند.

اودیپ، خدایان را فرا می‌خواند تا علت این درد و رنجی که شهر را فرا گرفته، به او بگویند. پیشگوی شهر ماجرای کثیف قتل پادشاهشان - لائوس - را بر ملا می‌کند و می‌گوید علت این که شهر دچار رنج و پریشانی شده همین است. اودیپ اعلام می‌کند کسی که لائوس را به قتل رسانده باید به دست



عدالت سپرده شود و شهر از آن همه سیاهی و پلیدی - که در نتیجه قتل لائوس اتفاق افتاده - پاک شود.

پیشگوی نابینایی را نزد اودیپ می‌آورند تا آنچه را که بر اساس بصیرت درونیش می‌داند، با اودیپ در میان بگذارد؛ اما او

ابتدا حاضر نیست دربارهٔ آنچه

می‌داند صحبت کند. او می‌گوید:

«من حاضر نیستم رازهای

بزرگی که درباره روح خودم - و

روح توست - بر ملا کنم».

او در ادامه می‌گوید: «به جای

هر بار بخواهیم از تقدیر اجتناب کنیم، اتفاقاً باعث می‌شویم یکی از رشته‌های ریسمان تقدیر در جای مناسب خود قرار گیرد.

آن که مرا سرزنش کنی، حواست به کارهای خودت باشد».

سرانجام پیشگوی کور، داستان اودیپ را تعریف می‌کند: پسر

لائوس و یوکاسته به سرزمینی دیگر تبعید می‌شود، سپس به

سرزمین مادریش باز می‌گردد، پدرش را می‌کشد و با مادرش

ازدواج می‌کند و اکنون به عنوان پادشاه تبس ایستاده و مرا

سرزنش می‌کند.

قاتل لائوس - آن مرد اینجا است:

او به عنوان یک غریبه داشت از این سرزمین عبور می‌کرد، اما

اکنون در اینجا و میان ما سکنی گزیده است؛

او به زودی می‌فهمد که زادهٔ تبس است؛

هنگامی که او به تبس آمد چشمانش می‌دید،

ولی نابینا از اینجا خواهد رفت؛

اکنون ثروتمند است و سپس فقیر می‌شود و در حالی که عصایی

در دست دارد - کورمال کورمال به دنبال یافتن مسیرش می‌گردد؛

هنگامی که او وارد سرزمینی می‌شود که از آن تبعید شده

بود، برادر کودکانی است که برایش عزیزند و ناگهان پدر آنها می‌شود؛

او پسر و شوهر زنی است که او را به دنیا آورده است؛  
پدرکش،

و کسی که با مکر و خیانت جای پدر را گرفت.  
برو و به این‌ها فکر کن.

وقتی توانستی ثابت کنی که سخنان من اشتباه است، آن موقع می‌توانی به من بگویی کور.

یوکاسته احضار می‌شود و پس از این که سؤالاتی از او پرسیده می‌شود، در می‌یابد که اودیپ پسرش است. وقتی اودیپ به عمل وحشتناک و در عین حال ناخودآگاه خود پی می‌برد، درخواست می‌کند که او را از تبس تبعید کنند.

بعد از آن که یوکاسته به نقش غیر عمدش در این تراژدی پی می‌برد، خود را حلق‌آویز می‌کند و بنابراین تاوان گناهش را می‌دهد. هنگامی که اودیپ از گناه خود باخبر می‌شود، سنجاق سینه‌های یوکاسته را از لباس او در می‌آورد و آنها را در چشمان خود فرو می‌برد تا نگاهی را که به همسر/ مادرش می‌انداخت نابود کند؛ او دیگر از چشمان خود متنفر شده و با ریختن خون خود، اولین کفاره گناه زنا با محارم را پرداخت کرد. اودیپ، بنا به خواست خودش، از پادشاهی تبس برکنار می‌شود و کرئون - برادر یوکاسته - بر تخت پادشاهی می‌نشیند.

